



نوع مقاله: پژوهشی

دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۳/۰۴

پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۶/۲۵

صفحات: ۸۹-۱۰۵

10.52547/mmi.1797.14000625

ارزیابی مؤلفه‌های مؤثر بر ارتقای دلبستگی به مکان در فضاهای باز مجتمع‌های مسکونی

مصطفی ارغیانی* سید مهدی میرهاشمی**

چکیده

دلبستگی به مکان، خلاصه‌ای منبعث از ادراک انسان از ابعاد کالبدی، ذهنی و رویدادهای مکان است. با این حس، فضا به مکانی با ویژگی‌های حسی و رفتاری خاص برای انسان بدل می‌شود. در میان فضاهای مختلف، فضای باز با کارکردها، معانی و ویژگی‌های کالبدی خود می‌تواند نقش مهمی در کیفیت بخشیدن به فضاهای سکونت در شهرهای امروز داشته باشد. در نتیجه، توجه طراحان به عوامل مؤثر در دلبستگی افراد به فضاهای باز در مجتمع‌های مسکونی می‌تواند نقش مؤثری در زیست‌پذیری این فضاها ایفا نماید. با توجه به اهمیت مفهوم دلبستگی به مکان در کیفیت‌بخشی به محیط، این تحقیق ابتدا به بررسی مفهوم دلبستگی و ابعاد آن، و سپس به تبیین شاخص‌های دلبستگی به مکان به شناسایی عوامل مؤثر بر احساس دلبستگی و سنجش آنها در بین متخصصان حوزه معماری و شهرسازی می‌پردازد. در واقع هدف این تحقیق، ارائه مدل دلبستگی به مکان و سنجش و تحلیل عوامل مؤثر بر میزان دلبستگی به فضاهای باز مسکونی در بین متخصصین است. روش مقاله حاضر، توصیفی و تحلیلی است و برای گردآوری اطلاعات، از ابزارهای کتابخانه‌ای و پرسش‌نامه بهره گرفته شده و از لحاظ هدف، کاربردی است. جامعه آماری آن را متخصصان حوزه معماری و شهرسازی و علوم تربیتی و روان‌شناسی تشکیل می‌دهند و نمونه‌ها به شیوه تصادفی انتخاب شده‌اند. سپس با استفاده از مؤلفه‌های مؤثر بر حس دلبستگی، شاخص‌های پرسش‌نامه تجزیه و تحلیل شده‌اند. پرسش‌نامه‌های جمع‌آوری شده، در محیط نرم‌افزار SPSS مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند. در این راستا، از آزمون آماری تی تک نمونه‌ای و فریدمن استفاده شده است. نهایتاً ۳۴ شاخص در قالب ۸ مؤلفه مورد سنجش قرار گرفته‌اند. نتایج پژوهش نشان می‌دهند مؤلفه حس وابستگی، حمایت اجتماعی و ارتباط عاطفی قوی با مکان، به ترتیب مهم‌ترین مؤلفه‌های کالبدی مؤثر بر احساس دلبستگی در فضای باز مجتمع مسکونی هستند و فضاهای فاقد ایمنی و تاریک، مهم‌ترین عوامل برای عدم دلبستگی به مکان در میان ساکنان خواهند بود.

کلیدواژه‌ها: حس دلبستگی، مجتمع مسکونی، آزمون تک نمونه‌ای، آزمون فریدمن، ساکنین

مقدمه

دلبستگی به مکان، بر پیوند عاطفی و صمیمی با مکان متمرکز می‌شود و بر این تأکید دارد که مکان به تنهایی برای ایجاد دلبستگی به مکان، کافی نیست و دلبستگی از مشارکت میان مردم و بین مردم و مکان شکل می‌گیرد. آنهایی که پیوند محدودی با مکان دارند، حس ضعیف‌تری نسبت به مکان دارند و نسبت به کسانی که از پیوندهای تاریخی عمیق‌تری با مکان برخوردار هستند، از پیوند ضعیفی بهره می‌برند و حس دلبستگی ضعیف‌تر است (Holton, 2015: 22). دلبستگی به مکان، یک مفهوم چند بعدی و چند سطحی است که در سطوح مختلف، تعاریف زیادی دارد. به‌طور کلی، دلبستگی به مکان، ارتباط با نیازهای انسانی دارد. دیدگاه روزنبرگ، هولند و استدمن و جورگنسن، دلبستگی به مکان را دارای یک مؤلفه شناختی (هویت مکان)، مؤلفه عاطفی (تعلق مکان) و مؤلفه رفتاری (وابستگی به مکان) می‌داند. در مطالعات محیط-رفتار که از طریق پژوهش‌های بین فرهنگی توسط مردم‌شناسان انجام گرفت، دلبستگی به مکان بیش از تجربه‌ای احساسی و شناختی تلقی شد (Low & Altman, 1992). دلبستگی به مکان، رابطه‌ای نمادی است که توسط مردم شکل می‌گیرد. در این رابطه، مردم معانی احساسی یا عاطفی مشترکی را به فضای خاصی نسبت می‌دهند که این امر، مبنایی برای درک افراد و گروه‌ها از روابط آنها با محیط فراهم می‌سازد (Ibid).

دلبستگی به مکان، به ادراکات، عواطف و رفتارها مرتبط است (Mihaylov & Perkins, 2014). از این‌رو، بخشی از دلبستگی، مبتنی بر روابط، تجربیات و حوادث مهمی است که در آن محیط رخ می‌دهند. دلبستگی به مکان گاهی به‌عنوان پیوندهای قوی با محیط اجتماعی-فیزیکی است که افراد را وادار به رفتار اجتماعی می‌نماید و سبک زندگی خاصی را ایجاد می‌کند (Moore & Graefe, 1994). مطالعات نظری و تجربی فراوانی در این عرصه انجام شده‌اند. نظریه دلبستگی مادر-کودک در حوزه رشد برای تعریف مفهوم دلبستگی به مکان، یکی از این نظریه‌های مهم است. یکی از مهم‌ترین مطالعات در این حوزه، نظریه دلبستگی بولبی و اینزبورگ است که این نظریه دلبستگی بر این فرض استوار است که پیوند مثبت مادر-کودک، رفتارهای مثبت متقابل را در طول زندگی ایجاد می‌کند.

به‌راستی چه عاملی باعث می‌شود تا انسان دلبسته فضای باز خانه بوده و از فضای باز خانه‌ای دیگر بیزار باشد؟ این تحقیق، به بررسی و تحلیل دلبستگی به مکان

در فضاهای باز مسکونی از دیدگاه متخصصین معماری و شهرسازی می‌پردازد. با عنایت به موارد مذکور، پرسش اساسی این مقاله را می‌توان به این صورت بیان کرد؛ چه عواملی بر دلبستگی در فضاهای باز در مجتمع‌های مسکونی از دیدگاه متخصصین تأثیر می‌گذارند؟ به‌طور دقیق‌تر، پرسش این مقاله به این شرح است:

- به‌طور خاص در فضاهای باز، چه عوامل و فاکتورهایی باعث احساس دلبستگی به مکان می‌شوند؟
برای این منظور، ابتدا به تعریف موضوع و مبانی نظری می‌پردازیم، سپس نحوه جمع‌آوری اطلاعات و سنجش متغیرها را مورد بررسی قرار می‌دهیم و در پایان، به تحلیل داده‌ها خواهیم پرداخت.

پیشینه پژوهش

در مطالعات دلبستگی به مکان، روش‌های مختلفی برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده شده‌اند. یکی از این روش‌ها، مصاحبه عمیق در تحقیقات دلبستگی به مکان است که در این رویکرد بر روی یک روایت تعریف‌شده در یک شرایط آزمایشگاهی کار می‌شود که در این روش، به ارتباط حسی بین مردم و مکان می‌پردازد. به‌طور کلی، گاهی ارتباط انسان و مکان به اهمیت روایت‌های مکان تأکید می‌کند. زمانی که به تجربه زنده مکان‌ها می‌پردازیم، در این روش، محقق یک فرآیندی را ارائه می‌دهد که به این تجربه‌های مکانی گوناگون وارد می‌شود (Manzo & Devine-Wright, 2013).

همچنین محققان گاهی روش‌های کیفی از قبیل داستان‌سرایی یا داده‌های بصری را برای بحث ارتباط انسان و مکان در نظر می‌گیرند، به‌طوری که مصاحبه‌گر و مشارکت‌کننده در تحقیق با یکدیگر در فرآیند تحقیق دخالت دارند؛ در این حالت به‌طور کلی، توجه ویژه‌ای به ارتباط حسی با مکان از طریق تجربه پدیدارشناسانه می‌شود که این تکنیک‌ها برای اولین بار توسط محققان کودک کشف شدند.

در تحقیقات مرتبط با دلبستگی، روش‌های بصری و مشارکتی به‌عنوان روش‌های مطالعه دلبستگی به مکان در نظر گرفته می‌شوند. روش‌های بصری در قالب تجربه‌های مصاحبه عمیق هستند که چیزی را که اساساً مختلف از کلمات و اعداد است بیان می‌کنند؛ به‌طوری که روش‌های بصری به‌عنوان یکی از روش‌های جدید در گردآوری اطلاعات در مطالعات دلبستگی در نظر گرفته می‌شوند. روش‌های بصری در مطالعه دلبستگی به مکان نه تنها واقعیت‌های پدیده را نشان می‌دهند، بلکه معناها و نمادها را به پدیده الحاق می‌کنند. این روش‌ها در مطالعه دلبستگی به مکان، ماهیت

سرانجام مصاحبه عمیقی برای تحلیل مفاهیم انجام شد. نتایج نشان می‌دهند که در مکان‌های سرسبز علاوه بر اینکه معنا وابسته به عنصر فرهنگ و طبیعت است، بیشترین دل‌بستگی بر اساس این معانی شکل می‌گیرد؛ همچنین در ادامه از افراد خواسته شد به روایت‌هایی از مکان بپردازند که سبب دل‌بستگی آنها شده است (Ibid). نتایج نشان می‌دهند در این مکان به دلیل کاهش منابع طبیعی، دل‌بستگی به مکان و معنای مکان نابود شد و زمانی که افراد از حضور در مکان‌های مطلوب ویژه دور بمانند و تجربه این مکان را نداشته باشند، دل‌بستگی کاهش می‌یابد. همچنین، مکان‌های ویژه زمانی که از فعالیت‌های ویژه دور بمانند و در افراد تجربه‌های جذاب ایجاد نکنند؛ تجربه‌هایی که در گذشته و آینده فرد هستند و در مکان‌های ویژه رخ می‌دهند (که مدیریت مکان در این امر می‌تواند نقش داشته باشد)، دل‌بستگی کاهش دارد (Amsden et al, 2010). به‌طور کلی بر اساس نتایج این تحقیق، کیفیت مکان و مکان‌های سرسبز، نقش مهمی در دل‌بستگی به مکان دارد. دو مطالعه مهم دیگر به فرآیند شکل‌گیری دل‌بستگی به مکان پرداخته‌اند که مطالعه فروهر و کایزر با عنوان "دل‌بستگی به خانه و اساس عاطفی دل‌بستگی"، یکی از این مطالعات است که رابطه بین انسان و مکان با در نظر گرفتن مکان به‌عنوان تسهیل‌کننده نیازهای عاطفی است. نتایج نشان می‌دهند که بین مؤلفه‌های عاطفی، اجتماعی و کالبدی خانه و ابعاد دل‌بستگی، همبستگی وجود دارد (Manzo & Devine-Wright, 2013). مطالعه بعدی، مربوط به اسپرلز (۱۹۹۶) است که وی سه بعد مالکیت، تشابه مکانی و تحریک بیرونی را مؤلفه‌های مهم حس دل‌بستگی می‌داند.

گرسون و همکاران، دل‌بستگی به مکان را دارای سطح فردی می‌دانند. آنها دل‌بستگی را به‌عنوان تعهد فردی به محله و هم‌محله‌ای می‌دانند که این تعهد در اشکال مشارکت اجتماعی و احساسات ذهنی بروز پیدا می‌کند. در این مدل، فرد دل‌بستگی به محله را بر اساس آنچه او از زندگی کردن در این مکان از دست داده یا به‌دست آورده، ارزیابی می‌کند (Manzo & Devine-Wright, 2013).

دل‌بستگی به مکان عموماً یک پدیده منفی و پیچیده‌ای است. مانزو اشاره می‌کند که دل‌بستگی، یک مفهوم منفی را به جای یک مفهوم مثبت انتقال می‌دهد. مردم از دل‌بستگی به یک مکان آگاه نمی‌شوند، مگر اینکه از آینده این دل‌بستگی احساس خطر کنند (Stewart, 2008). در واقع اگر دل‌بستگی به یک مکان از طریق از دست دادن عناصر معنابخش به مکان به خطر بیفتد، افراد فعالانه تلاش می‌کنند تا اینکه این معنا را بازبینی نمایند (Lewicka, 2008). در مکان‌های در

نمادین دل‌بستگی به مکان را بازتاب می‌دهند (Harper, 1994). با توجه به پدیدار شدن رویکردهای نمادین در علوم اجتماعی، نگرانی‌های زیادی درباره الحاق نگرش‌های فردی به نتایج این مطالعات به وجود آمده‌اند. اما به‌طور کلی، روش بصری به‌عنوان یک روش رایج برای محققین است تا اینکه درک خوبی از ترجیحات حسی مردم داشته باشند. مطالعه نوریس-بیکر و اسپدیت (1994)، یکی از مطالعات در زمینه دل‌بستگی به مکان است که به مطالعه دل‌بستگی به مکان سالمندان در شهرهای کوچک می‌پردازد. مطالعه پونزتی (2003) بر روی دل‌بستگی به مکان سالمندان است که به تأثیر سن بر دل‌بستگی به مکان اشاره دارد. وی شروع به عکس‌برداری از جامعه آماری تحقیق نمود. از آنها خواست از مردم، مکان‌ها و اشیایی که دلیل زندگی آنها در این جامعه هستند عکس بگیرد و هم‌زمان مصاحبه با افراد انجام گرفت. نتایج نشان می‌دهند که دل‌بستگی در سطوح گوناگون؛ دل‌بستگی به خانه، زمین، دوست و خانواده و اجتماع رخ می‌دهد. گاهی از این روش برای بیان احساسات پیچیده کودکان در دل‌بستگی بهره گرفته شده است؛ زیرا کودکان به لحاظ شفاهی، قدرت کمی برای بیان احساسات پیچیده خود دارند و این روش‌ها با مراحل گوناگون رشد شناختی افراد سازگار هستند. روش‌های بصری در جمع‌آوری داده‌های یک تحقیق دل‌بستگی، به ماهیت ناهشیار دل‌بستگی به مکان می‌پردازند. این روش‌ها سبب می‌شوند که افراد مورد مطالعه واقع‌شده به‌سرعت بدون دخالت محقق، به عوامل و عناصر ایجادکننده دل‌بستگی به مکان پی ببرند (Stedman et al, 2004). به‌طور کلی در پروژه‌های مختلف درباره مطالعه دل‌بستگی به مکان، با روش‌های بصری از مشارکت کنندگان خواسته می‌شود از عناصر بومی که به آن دل‌بسته هستند، یا عناصری که برای مردم خطر آفرین هستند یا نیاز به بازبینی دارند، عکس گرفته شود.

برای پروژه تأثیر طبیعت و فرهنگ در جوامع متمکن در چهار جامعه در دو سایت گوناگون، از روش‌های بصری برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده شد. یک سایت در نیوفوندلند و دیگری در آلبرتا در کانادا بود که یکی از سایت‌ها در پارک ملی قرار گرفته است. در این پروژه، نقش مدیریت پارک بر دل‌بستگی و معنای مکان مورد بررسی قرار گرفت. در هر پروژه، جامعه آماری ۲۰ نفره با ویژگی‌های اجتماعی-جمعیتی متنوع، مدت‌زمان خاص سکونت و دیگر ویژگی‌های لازم انتخاب شد. در ادامه، به هر فرد دوربینی داده شد تا اینکه ۲ عکس از عناصری که بیشتر به آن در مکان دل‌بسته هستند بگیرد (یا زمانی که از این عناصر دور هستند، دلتنگ آن می‌شوند) و

حال ناپود شدن، مرزهای اجتماعی در ایجاد دلبستگی به مکان نقش مهمی ایفا می‌کنند. با توجه به فزونی خطرهای که انسان‌ها را تهدید می‌کند، عموماً مردم با افرادی که نظم اجتماعی را به خطر می‌اندازند مقابله می‌کنند و این موضوع، شامل مکان‌هایی که افراد به آنجا دلبسته هستند می‌شود (Kruger & Shannon, 2000). در واقع، دلبستگی به مکان در حال کاهش در یک مکان عموماً گروه‌های اجتماعی را شکل می‌دهد و تقویت می‌کند. از دیدگاه روان‌شناسان اجتماعی و جامعه‌شناسان، دلبستگی به یک شهر یا محله‌های مسکونی یا مکان‌های خاص در یک محیط به‌عنوان انگیزه مهمی برای مردم جهت صرف کردن زمان در بیرون از خانه در مکان‌های خاص است تا افراد با مردم ملاقات و گفتگو کنند، نگرانی‌های خود را درباره مشکلات مردم ارائه کنند، ایده‌های لازم برای بهسازی محیط داشته باشند و در تلاش‌های غیررسمی و سازمان‌یافته حضور داشته باشند تا اینکه از اجتماع محافظت و مراقبت لازم را انجام بدهند. آن تلاش‌ها در پاسخ به خطرهای ادراک‌شده برای سلامتی، امنیت، کیفیت زندگی و دلبستگی به مکان است که می‌تواند منجر به تعهد جمعی ساکنان و درگیری و مشارکت آنان شود (Manzo & perkins, 2006).

در تعدادی از مطالعات، سن افراد یک عامل مستقل با اثر مثبت بر دلبستگی به مکان است. بیشترین تأثیر غیرمستقیم سن، به واسطه مدت سکونت افراد ایجاد می‌شود. در یک تحقیق دیگر (Gillis, 1977) در آزمون دلبستگی مشخص شد که تأثیر اندازه ساختمان، وابسته به جنسیت مشارکت‌کنندگان است؛ خانم‌ها دلبستگی بیشتری دارند و آقایان برعکس. در مطالعه دیگری که توسط بنیتو و همکاران (1999) انجام گرفت، مشخص شد اندازه خانواده، به‌عنوان یک شاخص، تأثیر منفی بر دلبستگی به مکان دارد. تحقیقات نشان می‌دهند ازدواج، شاخصی مثبت، و داشتن بچه، شاخصی منفی در زمینه دلبستگی به یک خانه محسوب می‌شود (Brown et al, 2003). به نظر می‌رسد به‌طور عام، مطالعات مختلف وضعیت خانواده را با دلبستگی مکان مرتبط نمی‌دانند. همچنین مطالعات میان درآمد و سطح آموزش و همین‌طور وضعیت اقتصادی-اجتماعی و دلبستگی مکان، نتایج متعارضی را نشان می‌دهند. در برخی موارد، درآمد و آموزش بالاتر موجب دلبستگی بیشتر می‌شود، اما در اغلب تحقیقات میان دلبستگی و این شاخص‌ها ارتباط منفی رؤیت می‌شود.

بیشتر تغییرات در دلبستگی به مکان در سطوح جمعی به محلات و شهرها مرتبط است. مقیاس جمعی دلبستگی به مکان، به توافقات بین افراد یک گروه می‌پردازد و می‌تواند

در سطح روستا، محله، شهر و بلوک خیابانی و گاهی در سطح ناحیه یا کشور انجام گیرد. در مطالعات دلبستگی به مکان در سطح جمعی به اجتماعات پرداخته می‌شود که مکان در قالب شبکه‌های اجتماعی چندگانه یا اجتماع‌علاقه یا هویت شکل می‌گیرد. سطوح فردی دلبستگی به مکان، به ادراک اجتماعی و شرایط اجتماعی مرتبط هستند (Mihaylov & Perkins, 2014). مطالعات در حوزه دلبستگی به مکان، اشاره به این موضوع دارند که ۲۴ درصد از تغییرات در دلبستگی به مکان مناطق مسکونی، به تفاوت‌های کالبدی بین بلوکی برمی‌گردند (Brown et al, 2003). مطالعات دلبستگی به مکان گاهی در موضوعات روان‌شناسی حوادث (Brown & Perkins, 1992)، مهاجرت و جابجایی (Giuliani et al, 2003) به‌کار برده می‌شوند (Altman & Low, 1992). تحقیقات نشان می‌دهند دلبستگی به مکان، نقش مهمی را در انگیزه حضور و مراقبت از فضاهای عمومی در شهرها نظیر میدان‌ها و پارک‌های شهری ایفا می‌کند (Moore & Graefe, 1994). برقراری انواع تعامل عاطفی توسط افراد، موجب شکل‌گیری پیوند انسان با فضا و بخشیدن معنا به فضا می‌شود (Rubinstein & Parmelee, 1992). از طرفی، دلبستگی به مکان، با آگاهی، احساسات و اعتقادات نسبت به مکان در ارتباط است (Proshansky et al, 1983).

مطالعه‌ای بین نوجوانان، ارتباط دلبستگی به مکان با سرمایه اجتماعی و احساس امنیت در ۱۳ کشور اروپایی را مورد مطالعه و بررسی قرار داد. مطالعه‌ای دیگر نشان می‌دهد که سطوح جمعی دلبستگی به مکان با رفتارهای مجرمانه، ترس و بازسازی کالبدی مرتبط هستند. تغییرات محیطی انسان‌ساخته به‌طور قوی می‌توانند دلبستگی به مکان را به خطر اندازند که پاسخ افراد و اجتماع به این تغییرات در قالب فعالیت جمعی، سازگاری، پذیرش و مهاجرت اتفاق می‌افتد. به‌طور کلی، پاسخ به ناپودی و تغییر محیط می‌تواند در سطح جمعی و فردی رخ بدهد. افراد عموماً با خطرهای محیطی از طریق عدم دلبستگی عاطفی و کالبدی روبه‌رو می‌شوند یا ممکن است در فعالیت‌های جمعی و فردی در جهت اعتراض، تغییر و بازسازی مکان‌های تغییر یافته دخالت کنند (Devine- Wright, 2009).

آنچه دلبستگی به مکان را بی‌نظیر می‌سازد، ارتباط بین شناخت، رفتارها و عواطف در پاسخ به بی‌نظمی‌ها و خطرهای محیطی است که فرد را تهدید می‌کند. به‌طور کلی، دلبستگی به مکان، به احساسات تجربه‌های فردی می‌پردازد. فرآیندهای روانی دلبستگی به مکان به‌عنوان عاملی برای توسعه حس

روش پژوهش

در تحقیق حاضر، از تکنیک دلفی استفاده شده؛ این روش شامل مراحل توصیف، تبیین و کشف روابط متغیرها است. چارچوب نظری با استفاده از روش کتابخانه‌ای و مرور نوشتارهای تخصصی مربوطه و مدل ارزیابی بر اساس مبانی تبیین شد؛ سپس بر اساس شاخص‌های مستخرج‌شده، پرسش‌نامه محقق‌ساخته بسته- پاسخ تهیه و بعد از بررسی روایی و پایایی آن با سؤال در اختیار نمونه آماری قرار گرفت. جامعه آماری مورد مطالعه، شامل کلیه متخصصان شهرساز، معمار، روان‌شناس و کارشناسان علوم تربیتی بوده است. با استناد به جدول نمونه‌گیری مورگان، حجم نمونه آماری این پژوهش ۱۰۸ نفر محاسبه شد. روش نمونه‌گیری تحقیق، روش نمونه‌گیری در دسترس است؛ که از این میان، با حذف افرادی که دسترسی به آنها میسر نبوده و حذف پاسخ‌های دارای نقض در پرسش‌نامه، مجموعاً پاسخ‌های ۹۴ نفر مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. نتایج به کمک نرم‌افزار Spss آزمودنی و رتبه‌بندی فریدمن، اولویت‌بندی و استخراج شدند.

مبانی نظری

دلبستگی به مکان، یکی از مفاهیم حس مکان است که در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد. دلبستگی به مکان به‌عنوان یک مفهوم، رابطه و نقطه اتصال بین مردم و مکان‌ها است. دلبستگی به مکان یا دلبستگی مکانی، مفهومی چند وجهی، پیچیده و بین رشته‌ای است که جنبه‌های مختلفی از پیوند انسان و مکان را در کنار هم تفسیر می‌کند. ابعاد نظری دلبستگی به مکان، از یک‌سو با مفهوم دلبستگی ارتباط دارند که دارای ابعاد بوم‌شناختی، عاطفی و رفتاری است (Brown & Perkins, 1992: 283)، از سوی دیگر، متأثر از این واقعیت است که احساسات انسانی درباره مکان‌ها، از موقعیت یا محل‌هایی تأثیر می‌پذیرند که علاوه بر داشتن فرم و کالبد و ظاهر فیزیکی و رؤیت‌پذیر، دارای ابعاد اجتماعی، بوم‌شناختی و نمادین هستند (Scannell & Gifford, 2010a). بنابراین رابطه عاطفی انسان با مکان، ریشه در تجارب گذشته فرد دارد؛ مکانی که بتواند پاسخ‌گوی نیازها و انتظارات انسان باشد. به‌گونه‌ای که مکان ظرفیت‌های پاسخ‌گویی به این نیازها و انتظارات را داشته باشد و نهایتاً دلبستگی به مکان، بر اساس تعامل شناختی، عاطفی و عملکردی بین افراد، گروه‌ها و مکان کالبدی-اجتماعی در طول زمان شکل بگیرد (چرخیان و همکاران، ۱۳۸۸).

تاریخچه مطالعات انسان- محیط نشان می‌دهد که استوکولوس (۱۹۹۰)، دو دیدگاه کلی را مشخص می‌کند؛

جمعی، پویایی جمعی و مشارکت شهروندی در پاسخ به خطرهای ادراک‌شده از مکان است که این فعالیت‌ها می‌توانند همچون عاملی برای محافظت و مراقبت از مکان‌های مشترک و ارتقای کیفیت زندگی باشند و برای برنامه‌ریزی و طراحی (توسعه و بازآفرینی) یک محیط جمعی به کار روند.

تحقیقات نشان می‌دهند زمانی که دلبستگی به مکان بالا است اما حس جمعی پایین است، کاربران یک مکان را تشویق به ماندن در فضا می‌کند و از حرکت کردن و مهاجرت آنها جلوگیری می‌کند؛ به طوری که از اجتماع به صورت موقت مراقبت و محافظت لازم را انجام می‌دهد. سازگاری و پذیرش با یک مکان ممکن است به نابودی هر دو مکان اجتماعی و کالبدی منجر شود و سرانجام این نابودی، به محیط‌های اجتماعی و اقتصادی نفوذ می‌کند و سلامتی و رفاه کل اجتماع را در بر می‌گیرد؛ این موضوع می‌تواند به مهاجرت بیرونی افراد از مکان منجر شود که نهایتاً نابودی پیوندهای اجتماعی و مکان را در پی خواهد داشت که می‌توان گفت مفهوم اجتماع برای افراد به پایان خواهد رسید و دلبستگی کاهش می‌یابد. دلبستگی، انگیزه قوی برای افراد است که محافظت لازم را از اجتماع برای نسل‌های آینده، همسایگان و خودمان داشته باشیم.

گاهی دلبستگی به مکان، برآیند مؤلفه‌های فعالیت جمعی و سرمایه اجتماعی است (Mihaylov & Perkins, 2014). اقدامات عملی از قبیل پروژه‌های سبزشازی مکان‌ها، تلاشی برای بازبینی دلبستگی به مکان از طریق بازبینی معنای مکان است (Tidball, 2012). فرآیند کار کردن مردم به صورت جمعی در پروژه‌هایی از قبیل سبزشازی، سبب می‌شود که تولیدات اجتماعی بومی شکل یابد و معنای مکان و دلبستگی مکان دوباره شکل بگیرد (Kudryavtsev et al, 2012). دلبستگی به مکان سبب امنیت، شکل‌گیری سرمایه اجتماعی، محافظت از مکان، ترس از جرم و بازسازی کالبدی در مکان است (Brown et al, 2003) که به توسعه مکان منجر می‌شود؛ به طوری که از خود بیگانگی سبب نابودی حس دلبستگی و سلامتی ذهنی می‌شود (Fullilove, 1996).

به کمک مطالعات انجام‌شده در رابطه با حس دلبستگی به مکان، مدل دوین-رایت به‌عنوان مبانی سنجش حس دلبستگی به مکان انتخاب شد که شامل معیارهای مشارکت شهروندی، حمایت اجتماعی، تعاملات اجتماعی، پیوند مکانی (ارتباط عاطفی)، حس جمعی، وابستگی مکانی، هویت مکانی و عوامل مکانی (کیفیت محیط) است. با توجه به گستردگی معیارها در این مدل و اینکه با این معیارهای فراوان امکان سنجش بهتر جنبه‌های مختلف دلبستگی به مکان وجود دارد، در نتیجه این مدل انتخاب شد.

دیدگاه اول که دارای رویکرد ابزاری است به تأثیرات محیط بر ارتقای اهداف اقتصادی و رفتاری می‌پردازد و در رویکرد دوم، تأثیرات مکان بر غنای مفاهیم اجتماعی، فرهنگی و روانی مکان را بررسی می‌کند که دلبستگی به مکان، در رویکرد دوم می‌گنجد (Williams & Pattersons, 1996: 507).

بسیاری از محققین معتقد هستند حس مکان، مفاهیمی چون هویت مکانی، دلبستگی به مکان و وابستگی به مکان را نیز در بر می‌گیرد. مطالعات اولیه حاکی از آن است که مکان یک مفهوم دوگانه است که گاهی آن را به‌عنوان مکان برای دلبستگی در نظر می‌گیرند و گاهی از آن به‌عنوان مکان برای معنا یاد می‌شود. در جغرافیای انسانی، مکان در قالب دلبستگی به مکان یاد می‌شود. در جامعه‌شناسی، مکان‌ها به‌عنوان منبع احساسات یا نمادها معرفی می‌شوند. چالش‌های عرصه دلبستگی به مکان، دو گونه استفاده از اصطلاح دلبستگی به مکان دارند؛ ۱. الگوی اول به اندازه‌گیری شدت عاطفی یا میزان دلبستگی می‌پردازد و مکان به‌عنوان منبع دلبستگی معرفی می‌شود، ۲. الگوی دوم به فرآیندهای روانی خاص برای شکل‌گیری دلبستگی اشاره دارد و مکان به‌عنوان منبع معنا است (Williams, 2014). روان‌شناسی مکان بر این اعتقاد است که در واقع مردم به مکان از طریق سه فرآیند مهم مرتبط می‌شوند: ۱. دلبستگی، ۲. هویت، ۳. آشنائیت و شناسایی، که بی‌مکانی این ارتباطات را نابود می‌کند. فرآیند آشنائیت، به توسعه شناخت مردم از محیط برمی‌گردد و متأثر از هویت مکان، در واقع مکان‌ها باید از هم تشخیص داده شوند تا اینکه تأثیرات آنها را بر احساسات و عواطف خود متوجه شویم.

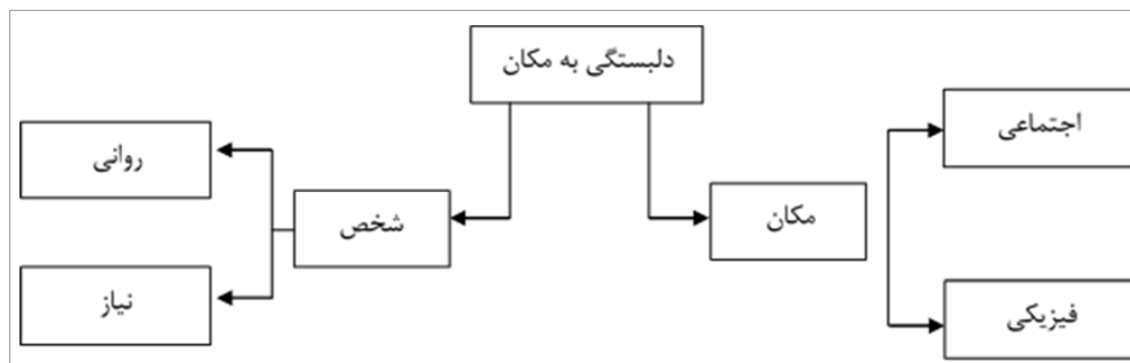
در گذشته، دلبستگی به مکان توسط انسان‌شناسان، معماران، معماری منظر، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی شهری مورد مطالعه قرار گرفته که تفاوت‌های موجود بین این محققان در زمینه تعریف دلبستگی به مکان،

به محتوای پیوند، ظرفیت پیوند و ویژگی پیوند وابسته است که تعدادی از محققان آن را یک مفهوم وسیع می‌دانند که جزئی از یک الگوی کامل مانند مجموعه‌ای از احساسات است و تعدادی دیگر آن را یک عاطفه خاص که از دیگر عواطف متمایز است می‌دانند که همگی جزئی از یک سیستم هستند. دو رویکرد کلی به مطالعه دلبستگی به مکان در بین محققان دیده می‌شود. تعدادی این مفهوم را از جنبه عاطفی مورد بررسی قرار می‌دهند و تعدادی آن را از جنبه رفتاری و شناختی مطالعه می‌کنند (Giuliani, 2002) که البته هر دو دیدگاه جامعیتی ندارند.

عوامل تشکیل‌دهنده دلبستگی به مکان

دلبستگی به مکان، الگویی از واکنش‌هایی است که مکان برای فرد به وجود می‌آورد. استیل (۱۹۸۱) دلبستگی به مکان را شامل ویژگی‌های مکانی و فرآیندهای فردی (نیازها) می‌داند؛ به‌طوری که میزان دلبستگی به مکان از فردی به فرد دیگر متفاوت است (تصویر ۱).

میلیگان (۱۹۹۸)، دلبستگی به مکان را ارتباط عاطفی یک فرد با مکان می‌داند که از طریق این ارتباط معنایی به مکان داده می‌شود و از اجزای ذیل تشکیل شده است؛ تجارب گذشته و انتظارات آینده. تجارب گذشته که به خاطره‌های فرد در مکان برمی‌گردند. در واقع، مکان‌ها قدرت یادآوری خاطره‌ها و عواطفی که خفته هستند را دارند؛ در حالی که ممکن است شخص از آن مکان دور باشد. انتظارات آینده هم به تجربه‌های آینده که ممکن است در مکان رخ دهند مرتبط هستند که تجربه فردی در یک مکان خاص، مجموعه‌ای از انتظارات برای ارتباطات آینده در این مکان را شکل می‌دهد. در فرآیندهای شکل‌گیری پیوند بین انسان و مکان، آنچه مردم از مکان خود تجربه می‌کنند، همان چیزی است که در مکان وجود دارد. در واقع، یک مکان خاص مکانی است که فعالیت‌های خاصی در آن رخ می‌دهند که در زمانی



تصویر ۱. دلبستگی به مکان از دیدگاه استیل (Steele, 1981)

جمعی، به مکان‌های اجتماعی از قبیل شهر و محله تمرکز دارد. آنچه دل‌بستگی به مکان جمعی را بی‌نظیر می‌سازد، ارتباط آن با مکان‌های پیچیده، شناخت اجتماعی، عواطف و رفتارها است که در پاسخ به بی‌نظمی‌های مکانی و خطرهای محیطی صورت می‌گیرد که در سطح فردی و اجتماعی، منجر به فعالیت‌های جمعی، سازگاری و پذیرش بی‌نظمی می‌شود (Mihaylov & Perkins, 2014). موضوع دل‌بستگی به اجتماع محلی (واحد‌های همسایگی)، ریشه‌های عمیقی در سنت نظری مربوط به اجتماع و مباحث جامعه‌شناسی شهری دارد (Hummon, 1992). از میان رهیافت‌های دل‌بستگی به مکان، جامعه‌شناسان بیشتر به مطالعات دل‌بستگی به اجتماع محلی پرداخته‌اند. در این تحقیقات، مفهوم مذکور در دو بعد مورد بررسی قرار گرفته است؛ ۱. احساس ذهنی (درونی) نسبت به مکان جغرافیایی، ۲. روابط و شبکه‌های اجتماعی در واحد‌های همسایگی. کاساردا و جانویتز (1974) در بررسی دل‌بستگی به اجتماع محلی در جامعه توده‌ای، هر دو بعد را مورد بررسی قرار دادند. در بعد اول، گرایش‌ها و احساسات نسبت به اجتماع محلی و در بعد دوم، پیوندهای اجتماعی محلی (شبکه‌ها) شامل پیوندهای دوستی و خویشاوندی، میزان مشارکت در سازمان‌های رسمی و مشارکت غیررسمی در فعالیت‌های اجتماعی محلی مورد سنجش قرار گرفت. یک دهه بعد، محققین، دل‌بستگی به اجتماع محلی را به معنای احساس ذهنی به کار بردند و در کنار پیوندهای دوستی و میزان مشارکت اجتماعی در محله، به‌عنوان ابعاد انسجام اجتماعی در اجتماع محلی، مورد بررسی قرار دادند. دل‌بستگی به مکان که دارای جنبه‌های روانی، شناختی و رفتاری است، از دیدگاه کاساردا و جانویتز در جنبه‌های روانی، به پیوندهای عاطفی با خانه و اجتماع، در جنبه‌های شناختی، به دانش، فهم، معنا و حافظه اشاره دارد و در جنبه‌های رفتاری، شامل محافظت و دفاع از اجتماع است. به‌طور کلی، جامعه‌شناسان شهری در پژوهش‌های خود به سطوح شهری، محله‌ای و خانه در دل‌بستگی به مکان پرداخته‌اند (Kasarda & Janowitz, 1974).

گیلیانی در تحقیقات خود، دل‌بستگی به مکان را به‌عنوان یک پیوند عاطفی با مکان در نظر می‌گیرد. از دیدگاه وی بحث پیوندهای عاطفی با مکان در اوایل سال‌های 1990 پدیدار شده است. به‌طور کلی، نظریه‌های دل‌بستگی به مکان، بر رابطه پویا بین شخص و مکان تأکید دارند و به تغییر پیوندهای عاطفی در طول دوره زندگی شخصی افراد خواهند پرداخت. نظریه دل‌بستگی به مکان بولبی و آیزن‌بور، به رفتارهای دل‌بستگی افراد می‌پردازد و به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نظریات در حوزه

این فرآیندها، تجربه‌های مردم در مکان را خلق می‌کنند (Milligan, 2003).

برای بررسی ابعاد و شاخص‌های مختلف دل‌بستگی به مکان، نظریات متنوعی وجود دارند. دل‌بستگی به مکان، از مجموع ویژگی‌های محیطی و الگوهای ذهنی افراد تشکیل شده است.

این مفهوم، از خصوصیات محیط فیزیکی و ارزیابی آنها توسط بهره‌برداران ایجاد می‌شود و از فردی به فرد دیگر متفاوت است (Riley, 1992). بر این اساس، دل‌بستگی به مکان با ویژگی‌های اجتماعی و فردی مخاطبان، میزان ارتباطات افراد در مکان و میزان مشارکت در رویدادهای جمعی ارتباط مستقیم دارد (Brown & Werner, 1985: 535). به این ترتیب، حضور افرادی با ویژگی‌های نزدیک به هم مانند؛ قومیت، دین، وضعیت اقتصادی، شیوه زندگی و تحصیلات در مدت زمان حضور فرد، در مکان و در نهایت دل‌بستگی به مکان نقش زیادی دارد. پیامد این شباهت و احساس مثبت از نوع تعاملات و ارتباطات اجتماعی، دل بریدن یا جدا شدن از مکان مورد نظر را سخت می‌کند (Fried, 1963). دل‌بستگی به مکان زمانی عمق می‌یابد که مکان به‌طور کامل توسط استفاده‌کنندگان حس شده و بتواند نیازهای عملکردی افراد را برآورده نماید، یا به‌طور ایده‌آل طراحی آن متناسب با اهداف رفتاری استفاده‌کنندگان باشد. دل‌بستگی به مکان همان‌گونه که با طولانی شدن مدت سکونت و بازدید فرد در یک محل افزایش پیدا می‌کند، نقش آیین‌ها، افسانه‌ها و سنت‌ها در ایجاد حس ماندگاری نسبت به مکان بسیار مهم است و از بین رفتن آیین‌ها باعث مردن مکان و نابودی حس دل‌بستگی می‌شود (Relph, 1976: 33). تمایز بین معنای مکان و دل‌بستگی زیاد است و معنا می‌تواند به‌عنوان یک بیان نمادین از حضور در مکان تلقی شود یا گاهی در قالب محتوا و پیام نمادین مکان ادراک می‌شود (Stedman, 2002). معنای مکان به‌عنوان درگیری با محیط و برآیند عوامل اجتماعی است که فرآیندی اجتماعی محسوب می‌شوند و معناها در واقع نمادهایی هستند که دل‌بستگی در آنها قرار دارد. در واقع ما دل‌بسته نمادها می‌شویم و همراه این مکان می‌شویم. اینجا به‌عنوان خانه، مکان خطرناک، مکان دوستانه و مکان فرار ادراک می‌شود که این مکان‌ها بیان‌کننده معنای آن مکان هستند و بیان می‌کنند که معنا دل‌بستگی را تولید می‌کند (Stewart, 2008).

یکی از ویژگی‌های عمده دل‌بستگی به اجتماع محلی که در اکثر تحلیل‌ها مشاهده می‌شود این است که عاطفه و احساس، هسته مرکزی این مفهوم را تشکیل می‌دهد و دل‌بستگی

دلبستگی به مکان است (Giuliani et al, 2003). فرید برای اولین بار در سال 1963، مدل دلبستگی بویلی را برای توضیح غم تجربه‌شده به وسیله افرادی که مجبور بودند مکان‌های اولیه خود را در بوستن غربی ترک کنند، به کار برد. نتایج نشان می‌دهند که افراد در پایان دوره زندگی خود در مکان، پیوند قوی با اشیاء و مردم آن مکان داشتند؛ به‌عنوان مثال، جهان برای کودکان در پایان دوره زندگی خود در محدوده اشیای فیزیکی نزدیک اطراف آنها است؛ به‌طوری که مکان سکونت برای افراد، مخزن اشیاء و فضاهای معنادار در ارتباط با گذشته فرد است که دل‌کنند از آنها دشوار است (Fried, 1963). پژوهشگران بر این اعتقاد هستند که دلبستگی به مکان عموماً در حین انتقال و ترک یک مکان از قبیل یک اتاق، خانه، شهر و منطقه بروز پیدا می‌کند و خود را نشان می‌دهد؛ به‌طوری که در حین بازگشت به مکان اولیه، یک آگاهی از مکان به وجود می‌آید و مجدداً فرآیند احساس دلبستگی در فرد شکل خواهد گرفت (Spellers, 1996).

تعریف گیلیانی از تعلق مکانی، وابسته به نظریه دلبستگی بویلی است. از دیدگاه وی، دلبستگی به یک شی یا مکان به این صورت قابل تعریف است که عبارت است از: ۱. حالت رفاه و آسایش روانی که توسط ذهن تجربه می‌شود، نتیجه حضور مداوم، مجاورت و دسترسی داشتن به یک شی است، ۲. حالت غمگینی که به وسیله حضور نداشتن، دوری و دسترسی نداشتن به یک شی حاصل می‌شود. از دیدگاه وی، دلبستگی توسط خوشحالی و عدم دلبستگی توسط حس غم در افراد نمود پیدا می‌کند که این موارد در حوزه عملکردی نه تنها از تأمین نیازها در یک مکان، بلکه توسط کیفیت‌های ذاتی یک مکان به منصف ظهور می‌رسند (Giuliani et al, 2003). مطالعات نشان می‌دهند که افراد ممکن است به یک مکان دلبسته باشند، به‌گونه‌ای که تغییرات غیرقابل اجتناب در مکان وجود داشته باشند.

دلبستگی به مکان به‌عنوان یک مجموعه پیوندهای عاطفی مثبت بین افراد، گروه‌ها، جوامع و مکان‌های زندگی روزانه افراد ادراک می‌شود که این پیوندها می‌توانند بعضی اوقات به شکل منفی حس شوند. گاهی دلبستگی به مکان، توافقات ابعاد اجتماعی، کالبدی و عاطفی است (Mihaylov & Perkins, 2014). به‌طور کلی، میزان دلبستگی از اشیاء تا خانه، مکان‌های طبیعی، ساختمان‌های خاص و مناظر متفاوت است. براون و پرکینز، تعریف ذیل از دلبستگی به مکان را ارائه می‌کنند: دلبستگی به مکان، شامل پیوندهای تجربه‌شده مثبت است که بعضی اوقات بدون آگاهی اتفاق می‌افتند. این حس در طول زمان، از طریق پیوندهای شناختی، عاطفی و رفتاری

بین افراد و بین گروه‌ها یا افراد و محیط اجتماعی-کالبدی توسعه پیدا می‌کند. این پیوندها دارای دو جنبه فردی و اجتماعی هستند که ویژگی‌های متغیر و ثابتی دارند (Brown & Perkins, 1992). شاید جامع‌ترین مدل برای تعریف دلبستگی به مکان، مدل اسکائل و گیفورد (2010a) باشد که شامل سه بعد فرد، فرآیند و مکان است که به صورت ذیل قابل تعریف است (تصویر ۲). ابعاد روانی دلبستگی به مکان، به ابعاد جمعی و فردی دلبستگی به مکان اشاره دارند. در مدل مفهوم‌سازی شده اسکائل و گیفورد، اولین بعد، مربوط به کنشگر است. دلبستگی به مکان در این سطح، شامل پیوندهای فردی با مکان است که به صورت خاطرات فردی ایجاد می‌شود (Scannell & Gifford, 2010b). به‌طور کلی، تجربه‌های یک فرد در مکان باعث می‌شوند که تجربه افراد بار معنایی و ارزشی پیدا کند و نهایتاً زمینه ایجاد دلبستگی فراهم شود.

ابعاد روانی دلبستگی به مکان، شامل ابعاد شناختی، عاطفی و رفتاری دلبستگی می‌شوند. بعد دوم، به فرآیندهایی متمرکز است که افراد را به مکان مرتبط می‌نمایند و تعاملات روان‌شناختی آن را شکل می‌دهند. در اینجا، بر سه جنبه روان‌شناختی پیرامون دلبستگی به مکان تأکید می‌شود. این سه جنبه عبارت هستند از: شناخت، عاطفه و رفتار. ابعاد مکانی دلبستگی، به بعد مکانی دلبستگی اشاره دارند که شامل عناصر اجتماعی و کالبدی است که در هر دو محیط طبیعی و ساخته‌شده دیده می‌شود. شاید مهم‌ترین عنصر یا بعد در مفهوم دلبستگی، همان "مکان" است. مکان‌ها به واسطه عوامل مختلف از یکدیگر متمایز می‌شوند؛ اندازه، مقیاس و زمینه و همین‌طور به واسطه ماهیت مادی یا کارکرد نمادین



تصویر ۲. مدل دلبستگی به مکان از دیدگاه اسکائل و گیفورد (نگارندگان)

مکان وابسته هستند، به شکلی که هویت مکان ایجاد شود و مکان در تأمین نیازها موفق عمل کند و پیوند عاطفی افراد با مکان و اجتماع برقرار شود. پاسخ به نابودی‌های صورت گرفته در مکان، از طریق پذیرش، تغییرات و سازگاری وابسته به ادراکات از دل‌بستگی مکان موجود و عوامل شکل‌دهنده آن است (Mihaylov & Perkins, 2014). به‌طور کلی، مطالعه دل‌بستگی به مکان با نابودی دل‌بستگی به مکان شروع می‌شود؛ به‌طوری که نابودی دل‌بستگی به مکان، سبب به وجود آمدن یک استرس و فشار روانی در افراد بعد از نابودی می‌شود که در این حالت، فرد به دنبال دل‌بستگی جدید در محیط می‌گردد (Brown & Perkins, 1992). به‌طور کلی، دل‌بستگی به مکان آهسته شکل می‌گیرد اما سریع نابود می‌شود که این موضوع، منجر به شکل‌گیری فرآیند طولانی کمبود، تعمیر و خلق دوباره دل‌بستگی می‌شود که کیفیت‌های دل‌بستگی اولیه و نابودی آن می‌توانند منجر به تشدید شدن فشار و خلق دوباره دل‌بستگی شوند. بیشتر چالش‌های شکل‌گرفته بعد از نابودی دل‌بستگی، مرتبط به آشتی دادن بین گذشته و آینده دل‌بستگی هستند؛ جنبه‌های مربوط به حالت قبل نابودی دل‌بستگی می‌توانند شدت و میزان دل‌بستگی جدید را مشخص کنند. عوامل دل‌بستگی به مکان از دیدگاه دوین-رایت و هاوز به این صورت قابل تعریف هستند.

عوامل مکانی: اولین جزء مربوط به دل‌بستگی به مکان، تعریف مکانی است که به صورت اجتماعی ساخته می‌شود و مرزهای مکان قابل تشخیص هستند؛ به‌طوری که هویت ممتازی از آن مکان در ذهن ساکنان مکان شکل می‌گیرد (Schneider, 1986) که در عبارت‌هایی از قبیل: "تعلق به اینجا دارد"، "چه چیزی در این مکان مناسب است"، "چه چیزی یک مکان را بی‌نظیر می‌سازد؟" مطرح می‌شود. مرزهای مکانی گاهی به صورت اجتماعی تعریف می‌شوند و به اشکال مختلف برای گروه‌های مختلف مردم قابل تعریف هستند. به‌طور کلی بر اساس مطالعات تاپسون، مرزهای اجتماعی می‌توانند در راستای مرزهای جغرافیایی یک مکان توسعه پیدا کنند. در واقع، پذیرش تغییر در مکان با قابلیت تغییر

(Low & Altman, 1992). به همین دلیل، هنگامی که گفته می‌شود "مکان مسکونی من" یا "مکانی که من تصور می‌کنم به لحاظ احساسی به آن دل‌بستگی دارم"، ممکن است به هر سطحی از فضا اشاره شود. امکان دارد اشاره به یک اتاق، خانه، واحد همسایگی (محلّه)، ناحیه، شهر و حتی کشور باشد، یا به‌طور طبیعی همه موارد ذکر شده را در بر گیرد (Lewicka, 2010). اما همان‌طور که هراندز (2001) خاطر نشان می‌سازد، با وجود دامنه گسترده مکان‌هایی که مردم ممکن است بشناسند و به آنها دل‌بستگی داشته باشند، معمولاً تحقیقات در این زمینه بر محلّه و همسایگی، یعنی در میانهٔ طیف تمرکز یافته‌اند.

پروشانسکی (1978)، یک دیدگاه متفاوت در بحث رابطه بین انسان و مکان دارد. وی بیشتر دل‌بستگی را دارای ابعاد معنایی و نمادین می‌داند. از دیدگاه وی، دل‌بستگی فقط در مکان‌هایی یافت می‌شود که ارزش نمادین و معنایی دارند و مکان‌ها قادر هستند هویت گروهی را شکل دهند. فولیادو در سال 1996 بیان کرد که آشنائیت، فاکتوری اثرگذار در شکل‌گیری دل‌بستگی به مکان است؛ بدین معنی که برای دل‌بسته شدن، باید جزئیات محیط را شناخت و آنها را در ذهن سازمان داد.

دوین-رایت در سطوح فردی و جمعی به دل‌بستگی به مکان پرداخته (تصویر ۳) که در سطح فردی دارای شاخص‌های شناخت، عاطفه و رفتار است که متغیرهای وابستگی مکانی، هویت مکانی، پیوند مکانی، حس جمعی، مشارکت شهروندی، خودکفایی و پاسخ‌های جمعی و سرمایه اجتماعی را دارد و در سطح جمعی دارای متغیرهای تعریف مکانی و تعاملات اجتماعی است. در مدل این پژوهشگران، دل‌بستگی به مکان با نابودی مکان شروع می‌شود، بعد از این مرحله ساکنان فرآیند ارزیابی را برای تغییرات محیطی شروع می‌کنند که این موضوع، نتیجه نابودی مکان است که شامل تجربه از مکان، مکان‌های تعریف‌شده اجتماعی، الگوهای رفتاری و تعاملات مشخص درون مکان می‌شود؛ به‌گونه‌ای که دیدگاه‌های شکل‌دهنده جهت تغییر در مکان، به حس دل‌بستگی ارزیابی شده از

مکانی		جمعی
شناختی	هویت جمعی	هویت جمعی
عاطفی	دل‌بستگی به مکان	حس جمعی
رفتاری	مشارکت در امور محلّه، محافظت و بهبود	فعالیت‌های محلّه‌ای، مشارکت در جلوگیری از جرم و جشن‌های جمعی

در جنبه‌های عملکردی، تاریخی، فرهنگی و نمادین یک مکان قابل تعریف است. پژوهش‌های مختلف نشان می‌دهند افراد در مکان‌هایی احساس دلبستگی دارند که حس مکان داشته باشند و به‌گونه‌ای ساکنان یک گروه از اجتماع مکان را بتوانند تعریف نمایند. نابودی و از بین رفتن مکانی (به‌عنوان عاملی برای دلبستگی به مکان)، نابودی تعریف مکان را به‌دنبال دارد که نشان می‌دهد آیا تغییر قابل‌سازگار به مکان جدید است؟ تعریف مکانی، شرایطی برای زیبایی مکان و حس مکان مناسبی برای افراد فراهم می‌کند که می‌تواند تقویت‌کننده دلبستگی به مکان باشد (Devine-Wright & Howes, 2010). مطالعات مختلف نشان می‌دهند که مردم یک مکان محافظت‌شده را از مکان‌های بیرونی مانند پارک و ... بهتر تعریف می‌کنند و احساس دلبستگی دارند (Bonaiuto et al, 2002).

وابستگی مکانی: وابستگی مکانی، یک بعد دیگر از دلبستگی به مکان است (Kyle et al, 2004). در وابستگی به مکان نشان داده می‌شود که چگونه یک مکان بر اساس استفاده یک فرد عمل می‌کند (Jorgensen & Stedman, 2001). در مدل دوین-رایت، تغییرات محیطی بر اساس سطح شناخت فردی انجام می‌شوند که نتیجه نابودی وابستگی مکانی است. به‌طور کلی، رابطه بین وابستگی بین فردی و مکانی یک‌بعدی نیست و تأثیر یک فرد بر یک مکان، به میزان شناخت مکان به‌عنوان توسعه شناخت فرد وابسته است.

هویت مکانی: دلبستگی به مکان، احساسی از ریشه‌داری کالبدی در مکان است که مرتبط با هویت مکانی و وابستگی درونی است. هویت مکانی، یک جزء از مکانیسم شناختی و یک جزء از خودمفهومی و یا هویت شخصی در رابطه با مکانی که کسی تعلق به آنجا دارد است (Hernandez et al, 2010: 281). بنابراین هویت هر شخص می‌تواند اساساً در رابطه با ویژگی‌ها و استفاده از محیط هر روزه انسان شکل بگیرد و حفظ شود (Bonaiuto et al, 1996: 160). همچنین پژوهش‌ها نشان می‌دهند که هویت مکان با تعریف مکان ارتباط مستقیمی دارد و بر اساس وابستگی نمادین به یک مکان شکل می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که آن می‌تواند در قالب فرآیند شکل‌گیری معنا با عنوان چه کسی ما هستیم پدید آید. حس جمعی یا پیوند اجتماعی: مؤلفه‌های اصلی حس جمعی، احساس عضویت و تعلق به یک گروه تعریف می‌شوند که شامل ارتباط عاطفی بر اساس تاریخ مشترک، علاقه‌ها و نگرانی‌ها هستند (Perkins & Long, 2002). احساس جمعی بر اساس اعتماد هم‌محلّه‌ای به یکدیگر شکل می‌گیرد که شامل تعلق عاطفی به جنبه‌های اجتماعی مکان یا اجتماع

است. پیوند به یک اجتماع نه‌تنها بر اساس فرآیندهای فردی و فرا روانی است، بلکه همچنین بر اساس فرآیندهای اجتماعی است که انسجام اجتماعی و کنترل اجتماعی را تسریع می‌کنند (Brown et al, 2003). مؤلفه‌های عاطفی، پیوند عاطفی و پیوند مکانی هستند که اعضای یک اجتماع را می‌توانند برای شرکت در فعالیت‌های جمعی تشویق کنند و احساس جمعی به وجود بیاورد. به‌طور کلی، حس جمعی در دو سطح فردی و جمعی با دلبستگی به مکان مرتبط است (Rivlin, 1987) که گاهی به مشارکت شهروندی منجر می‌شود (Perkins et al, 1996). فرآیندهای اجتماعی و روانی در احساس جمعی مانند: احساس اعتماد متقابل، ارتباط اجتماعی، نگرانی‌های مشترک و ارزش‌های جمعی، منجر به فعالیت‌ها و همکاری‌های مکانی می‌شوند.

مشارکت شهروندی: همسایگی در واقع کمکی است که ما به‌طور غیررسمی از همسایه خود دریافت می‌کنیم یا برای آنها فراهم می‌کنیم. انگر و وندرسمن، سه مؤلفه اصلی همسایگی را مشخص کرده‌اند که عبارت هستند از: ۱. حمایت‌های اجتماعی و پیوندهای شبکه‌ای، ۲. نقشه شناختی از محیط فیزیکی و ارتباط نمادین، ۳. تعلق عاطفی به هم‌محلّه‌ای و مکان (Brown et al, 2003) همسایگی ارتباط نزدیکی با دلبستگی به مکان دارد و شاخص قوی و اصلی مشارکت شهروندی است (Perkins et al, 1996). به‌طور کلی، افرادی که در مکان‌های عمومی مانند محله مشارکت می‌کنند، در واقع به‌طور غیررسمی به هم‌محلّه‌های خود کمک می‌کنند (Ibid).

تعاملات اجتماعی: تعاملات اجتماعی توسط مکان شکل می‌گیرند که سبب انسجام اجتماعی می‌شود (Raymond et al, 2010). تعاملات اجتماعی مداوم در یک مکان، سبب دلبستگی به مکان می‌شوند.

پیوند مکانی: پیوند مکانی به پیوند عاطفی یک فرد با یک مکان دلالت دارد. پیوند عاطفی با مکان‌ها در قالب دو الگو است که عبارت هستند از: ۱. پیوند عاطفی به‌عنوان ارتباط عاطفی با محیط‌های طبیعی و ساخته‌شده است. ۲. دلبستگی به مکان (Williams & Roggenbuck, 1989)؛ اگر این مفهوم با پیوند عاطفی معادل شود، به‌عنوان حس مکان تعریف می‌شود (Jorgensen & Stedman, 2001). پیوند مکانی دارای تأثیرات منفی بر آشفستگی مکانی و تقویت‌کننده دلبستگی به مکان است.

حمایت: حمایت می‌تواند اطمینان دادن به مردم در سودمندی فعالیت جمعی مشترک با هم‌محلّه‌ای‌ها یا افراد دیگر در مکان باشد. حمایت، فرآیندی چند بعدی است که در

بر اساس نتایج آزمون تک‌نمونه‌ای و آزمون فریدمن، می‌توان شاخص‌ها و گویه‌های دل‌بستگی به مکان را از دیدگاه متخصصان در فضای باز مجتمع مسکونی به شرح ذیل تحلیل نمود؛ نتایج نشان می‌دهند که همه شاخص‌ها دارای عددی بالاتر از حد میانگین هستند: در شاخص هویت که در رتبه دوم میانگین تک‌نمونه‌ای قرار دارد، گویه معنی مکان با عدد ۲۱,۵۹ در بالاترین رتبه است و گویه پیشنهاد این مکان برای زندگی به دیگران با عدد ۱۳,۶۹ در پایین‌ترین رتبه قرار دارد.

در شاخص مشارکت که دارای عدد ۳,۵۴ میانگین تک‌نمونه‌ای است، گویه دخالت با عدد ۱۴,۴۷ در بالاترین رتبه و گویه مشارکت در امور مجتمع مسکونی با عدد ۱۳,۱۹ در پایین‌ترین رتبه قرار دارد.

در شاخص تعامل اجتماعی که دارای عدد ۳,۶۹ میانگین تک‌نمونه‌ای است، گویه امکان راه رفتن و ملاقات با دیگران در فضای باز مجتمع مسکونی با عدد ۱۸,۱۶ در بالاترین رتبه از نظر دل‌بستگی قرار دارد و گویه شناخت همسایگان با عدد ۱۳,۱۶ در پایین‌ترین رتبه از نظر دل‌بستگی به مکان است. در شاخص وابستگی که دارای عدد ۴,۰۳۳۵ تک‌نمونه‌ای است، گویه رضایت از وضعیت ایمنی و امنیت در فضای باز مجتمع با عدد ۲۶,۰۶ از بالاترین رتبه دل‌بستگی بین متخصصان برخوردار است. بعد از این، گویه رضایت از مکان و موقعیت فضای باز مجتمع مسکونی با عدد ۲۱,۳۸ قرار دارد و گویه رضایت از ابعاد فضای باز مجتمع با عدد ۱۵,۹۱ در پایین‌ترین رتبه از نظر متخصصین در ایجاد دل‌بستگی به مکان است.

جدول ۱. نتایج آزمون میانگین تک‌نمونه‌ای T برای سنجش میزان موافقت متخصصان از شاخص‌های دل‌بستگی به مکان

شاخص‌های دل‌بستگی به مکان	میانگین تک‌نمونه‌ای
مشارکت	۳,۵۴۳۴
هویت	۳,۹۶۰۱
تعامل اجتماعی	۳,۶۹۵۷
ارتباط عاطفی	۴,۰۴۳۵
وابستگی	۴,۰۴۳۵
حمایت اجتماعی	۴,۰۴۳۵
کیفیت محیط	۳,۷۴۳۵
حس جمعی	۳,۷۸۰۴

(نگارندگان)

این حالت مردم‌کنترلی بر زندگی خود دارند و مشارکت در زندگی جمعی پیدا می‌کنند و به فهم انتقادی از محیط خود می‌پردازند (Perkins & Zimmerman, 1995). حمایت از مردم سبب می‌شود که صدای مردم در امور مشترک شنیده شود و مردم حق انتخاب داشته باشند؛ به طوری که خطرهای محیطی به میزان قابل توجهی کاهش پیدا کنند (Rich et al, 1995).

در این پژوهش، به دلیل محوریت موضوع دل‌بستگی به مکان، ضروری است شاخص‌ها و عوامل تأثیرگذار در آن مورد شناسایی قرار گیرند. بدین منظور، از نظریات متنوعی می‌توان بهره برد. با توجه به چند بعدی بودن دل‌بستگی، لازم است از یک سو رابطه عاطفی فرد با مکان که در خصوصیات و تجارب گذشته فرد شکل می‌گیرد و از سوی دیگر، پاسخ‌گویی مکان به نیازها و انتظارات انسان و نیز ظرفیت‌های پاسخ‌گویی به این نیازها و انتظارات را در نظر گرفت. به طور کلی، لازم است عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری دل‌بستگی به مکان در سه دسته از عوامل شامل؛ ۱. پاسخ‌گویی مکان به نیازهای انسان، ۲. تعاملات عاطفی و حسی در مکان، ۳. میزان اثرگذاری تجارب گذشته فرد از مکان، دسته‌بندی شوند. بررسی متون و نظریات در این زمینه، به عوامل متفاوتی دلالت دارد که عوامل اجتماعی و فردی، عوامل تعاملی، عوامل فرهنگی، عوامل کالبدی و فعالیتی، عوامل زمینه‌ای و در نهایت عامل زمان، از آن جمله هستند (Hashemnezhad et al, 2013).

اعتبار و روایی پژوهش

جهت بررسی روایی محتوایی پرسش‌نامه، جدول هدف-محتوا تنظیم شده و سؤالات مربوطه از آن استخراج شدند، سپس بررسی روایی صوری به کمک متخصصان مجرب رشته‌های شهرسازی، معماری، روان‌شناسی و علوم تربیتی انجام گرفت. همچنین، نتایج حاصل از بررسی اعتبار پرسش‌نامه با ضریب آلفای ۰,۸۸۴ نشان دادند که پرسش‌نامه محقق‌ساخته از اعتبار تحقیقی لازم برخوردار است.

بحث و تحلیل یافته‌ها

بر اساس توضیحات پیش‌گفته و پس از تحلیل و ارزیابی داده‌های پرسش‌نامه‌های جمع‌آوری شده از بین متخصصین، آمارهای تحلیلی تبیین شده‌اند. نتایج آزمون برای سنجش میزان دل‌بستگی T میانگین تک‌نمونه‌ای بر اساس شاخص‌های تدقیق شده در قالب جدول ۱ و نتایج آزمون فریدمن برای شاخص‌های مورد سنجش (۹ شاخص) و ۳۷ گویه متناظر آنها در ارزیابی، در جدول ۲ ارائه شده‌اند.

جدول ۲. نتایج آزمون فریدمن برای شاخص‌های مورد سنجش و ۳۴ گویه متناظر با آنها

میانگین رتبه	گویه‌ها	شاخص
۱۹,۳۱	۱. خاطره در فضای باز مجتمع مسکونی	هویت
۱۳,۶۹	۲. پیشنهاد این مکان برای زندگی به دیگران	
۲۱,۵۹	۳. معنی مکان	
۱۸,۳۸	۴. مشخصه منحصر به فرد مکان	
۱۳,۱۹	۵. مشارکت در امور مجتمع مسکونی	مشارکت
۱۴,۴۷	۶. دخالت در تصمیم‌سازی در این مجتمع	
۱۸,۱۹	۷. تعامل با افراد دیگر در این مجتمع	تعامل اجتماعی
۱۳,۴۴	۸. تمایل فراوانی به ارتباط با دیگران	
۱۳,۱۶	۹. شناخت همسایگان	
۱۵,۷۲	۱۰. امکان نشستن و صحبت کردن در فضای باز این مجتمع	
۱۶,۵۳	۱۱. رفتارهای اجتماعی از قبیل سلام به دیگران	
۱۸,۱۶	۱۲. امکان راه رفتن و ملاقات با دیگران در فضای باز مجتمع مسکونی	ارتباط عاطفی
۱۹,۴۱	۱۳. ارتباط عاطفی قوی با فضای باز در مجتمع مسکونی	
۲۱,۳۸	۱۴. رضایت از مکان و موقعیت فضای باز مجتمع مسکونی	وابستگی
۱۵,۹۱	۱۵. رضایت از ابعاد فضای باز مجتمع	
۲۱,۲۸	۱۶. رضایت از وضعیت نگهداری و نظافت در فضای باز مجتمع مسکونی	
۲۶,۰۶	۱۷. رضایت از وضعیت ایمنی و امنیت در فضای باز مجتمع	
۱۸,۰۶	۱۸. تأمین شدن نیازها در این مجتمع	
۱۸,۷۸	۱۹. احساس مالکیت در مکان	
۱۸,۰۶	۲۰. اقامت طولانی مدت در مکان	
۱۸,۶۹	۲۱. کمک افراد به همدیگر	حمایت اجتماعی
۱۸,۳۱	۲۲. حمایت افراد از همدیگر در مجتمع مسکونی	
۱۸,۳۴	۲۳. حس همکاری همسایگان نسبت به هم	
۱۸,۸۱	۲۴. رفتار دوستانه همسایگان نسبت به هم	
۲۴,۹۷	۲۵. زیبایی محیط	کیفیت محیط
۱۷,۸۱	۲۶. امکان تشخیص محدوده فضای باز مجتمع	
۱۶,۱۶	۲۷. وجود هندسه و فرم مشخص در فضای مجتمع مسکونی	
۲۱,۱۶	۲۸. دل‌بازی فضای باز مجتمع	
۷,۱۶	۲۹. شلوغی و ازدحام فضای باز مجتمع مسکونی	حس جمعی
۱۳,۱۳	۳۰. سهیم شدن در نگهداری و مدیریت مجتمع	
۱۸,۷۵	۳۱. اعتماد افراد به یکدیگر	
۱۹,۵۳	۳۲. وجود ارزش‌های جمعی بین افراد	
۱۴,۶۳	۳۳. وجود نگرانی‌های مشترک بین افراد در مجتمع مسکونی	
۱۲,۸۱	۳۴. شرکت در فعالیت‌های اجتماعی در مجتمع مسکونی	

(نگارندگان)

باز مجتمع مسکونی با عدد ۷,۱۶ پایین ترین رتبه را به خود اختصاص داده است. در شاخص حس جمعی، گویه وجود ارزش‌های جمعی بین افراد با عدد ۱۹,۵۳ و اعتماد افراد به یکدیگر با عدد ۱۸,۷۵ در بالاترین رتبه ایجاد دل‌بستگی به مکان قرار گرفته‌اند و گویه سهیم شدن در نگهداری و مدیریت مجتمع با عدد ۱۳,۱۳ در پایین ترین رتبه ایجاد دل‌بستگی به مکان قرار دارد.

در شاخص حمایت اجتماعی که دارای عدد ۴,۰۴۳۵ تک‌نمونه‌ای است، گویه رفتار دوستانه همسایگان نسبت به هم با عدد ۱۸,۸۱ در بالاترین رتبه ایجاد دل‌بستگی از نظر متخصصان قرار دارد و گویه حمایت افراد از همدیگر در مجتمع مسکونی با عدد ۱۸,۳۱ در پایین ترین رتبه ایجاد دل‌بستگی از نظر متخصصین قرار گرفته است. در شاخص کیفیت محیط، گویه زیبایی محیط با عدد ۲۴,۹۷ در بالاترین رتبه ایجاد دل‌بستگی به مکان قرار دارد و گویه شلوغی و ازدحام فضای

نتیجه‌گیری

دل‌بستگی مکان، از چارچوب سازمان‌یافته سه‌بعدی (شخص-فرآیند-مکان) تشکیل یافته است. بعد فردی دل‌بستگی مکان، به معانی و مفاهیم تعیین‌شده فردی یا جمعی و بعد مکانی، به عناصر فیزیکی و اجتماعی برمی‌گردند و بعد روان‌شناسی، عناصر عاطفی، شناختی و رفتاری دل‌بستگی را شامل می‌شود. برای تعمیم‌پذیری سنجش دل‌بستگی به مکان، سه شکل متفاوت (افراد، ابعاد و مناطق) و یک شکل تعمیم‌پذیر (آیتم‌های موجود در ابعاد) وجود دارد. مقصود این پژوهش، یافتن اصول و مبانی مورد نیاز برای طراحی فضاهای باز به‌طور خاص در مجموعه‌های مسکونی است. طراحان و معماران می‌توانند یافته‌های این پژوهش را برای ارتقای کیفی محیط‌های مسکونی به کار گیرند. اگرچه طراحی منظر پیوند نزدیکی با موضوع این پژوهش دارد، اما طراحی فضای باز در کاربری‌های مسکونی دارای زمینه تئوری منسجمی نیست؛ در نتیجه مهم‌ترین دستاورد این پژوهش، افزودن یک مبنای نظری برای شناخت بهتر خصوصیات فیزیکی و غیرفیزیکی فضاهای باز در کاربری‌های مسکونی است. این مبنای نظری می‌تواند خط مشی مورد نیاز طراحان برای کیفیت‌بخشی به این فضاها را تعیین نماید. با توجه به تأثیر فضاهای باز بر تجربیات اولیه ساکنان در محیط‌هایی با قدمت اندک و شهرهای جدید، نتایج این پژوهش می‌توانند موجب تقویت اولین پیوندهای مثبت ذهنی در این‌گونه محیط‌های تازه‌ساخت باشند.

دیگر دستاورد مهم این پژوهش، ارائه الگویی برای ارزیابی و نیز تدوین شاخص‌هایی برای طراحی فضاهای باز در کاربری‌های مسکونی است که می‌تواند مورد استفاده طراحان و همین‌طور مدیران و برنامه‌ریزان باشد. این شاخص‌ها، امکان ارزیابی طرح‌ها را فراهم می‌کنند و معیارهایی در اختیار طراحان قرار می‌دهند که با استفاده از آنها، راهکارهای اجرایی برای ارتقای فضاهای باز در مجتمع مسکونی را مقایسه و ارزش‌گذاری نمایند.

بر اساس نتایج آماری حاصل از این پژوهش، در نهایت می‌توان به راهکارهای پیشنهادی زیر در جهت ایجاد حس دل‌بستگی به مکان در فضای باز مجتمع مسکونی اشاره کرد:

- تأمین نورپردازی محوطه و فضای باز مجتمع مسکونی.
- پرهیز از طراحی کنج‌های تیز و گوشه‌های غیرقابل‌رؤیت در فضای باز مجتمع مسکونی.
- وجود نگهداری و سرایداری که بر رفتار ساکنان در فضای باز مجتمع و ورود و خروج ساکنین نظارت دارد.
- توجه به کیفیت و زیبایی فضای باز مسکونی و استفاده از طرح‌های مطلوب دارای هندسه.
- فضای باز در مکانی قرار گیرد که امکان دسترسی راحت برای افراد فراهم باشد و با فاکتورهای اقلیمی منطقه هماهنگ باشد که در نهایت دل‌بستگی افراد به فضای باز را در بر خواهد داشت.
- استفاده از فرم‌ها و اشکال خاص در طراحی فضای باز مسکونی به‌گونه‌ای که این عوامل معنی خاصی را به ذهن ساکنین متبادر نمایند.
- فضای باز مسکونی سعی شود به لحاظ مقیاس و ابعاد دارای مشخصاتی باشد که فرد احساس دل‌بازی در این فضا نماید و خط آسمان و مناظر اطراف خود را مشاهده نماید.

منابع و مآخذ

- چرخیان، مریم؛ دانشپور، سید عبدالهادی و سپهری مقدم، منصور (۱۳۸۸). تبیین مدل دلبستگی به مکان و بررسی عناصر و ابعاد مختلف آن. هنرهای زیبا، (۳۸)، ۳۷-۴۸.
- Altman, I. & Low, S. (1992). **Place Attachment**. New York. Plenum Press.
 - Amsden, B.L.; Stedman, R.C. & Kruger, L.E. (2010). The creation and maintenance of sense of place in a tourism-dependent community. *Leisure Sciences*, 33 (1), 32- 51
 - Bonaiuto, M.; Breakwell, G.M. & Cano, L. (1996). Identity process and environmental threat: The effects of nationalism and local identity upon perception of beach pollution. *Journal of community & applied social psychology*, 6 (3), 157- 175.
 - Bonaiuto, M.; Carrus, G.; Martorella, H. & Bonnes, M. (2002). Local identity processes and environmental attitudes in land use changes: The case of natural protected areas. *Journal of Economics Psychology*, 23 (6), 631- 653.
 - Bonaiuto, M. et al. (1999). Multidimensional Environment quality and neighbourhood attachment. *Urban Environment*, (19), 331- 352.
 - Brown, B.B. & Perkins, D.D. (1992). Disruptions in place attachment. **In Place attachment**. Boston: Springer. 279- 304.
 - Brown, B.B.; Perkins, D.D. & Brown, G. (2003). Place attachment in a revitalizing neighborhood: Individual and block level of analysis. *Journal of Environmental psychology*, 23 (3), 259- 271.
 - Brown, B.B. & Werner, C.M. (1985). Social cohesiveness, territoriality, and holiday decorations: The influence of cul-de-sacs. *Environment and behavior*, 17 (5), 535- 565.
 - Devine-Wright, P. (2009). Rethinking NIMBYism: The role of place attachment and place identity in explaining place-protective action. *Journal of community & applied social psychology*, 19 (6), 426- 441.
 - Devine-Wright, P. & Howes, Y. (2010). Disruption to place attachment and the protection of restorative environments: A Wind energy case study. *Journal of Environmental Psychology*, 30 (1), 23- 34.
 - Fried, M. (1963). Grieving for a lost home. **The urban condition: People & policy in the Metropolis**. In Duhl, L.j. (Ed.). New York: Simon & Schuster. 14- 36.
 - Fullilove, M.T. (1996). Psychiatric implications of displacement: Contributions from the psychology of place. *American journal of psychiatry*, 153, 1516- 1523.
 - Gillis, A.R. (1977). High-rise Housing and Psychological Strain. *Journal of Health and Social Behavior*, 18 (4), 418- 431.
 - Giuliani, M.V. (2002). Place attachment. **Psychological Theories for Environmental Issues**. In Bonnes, M.; Lee, T. & Bonaiuto, M. (Eds.). Ashgate: Aldershot.
 - Giuliani, M.V.; Ferrara, F. & Barabotti, S. (2003). **One Attachment or More? Ashland**. OH: Hogrefe & Huber.
 - Harper, D. (1994). On the authority of the image: Visual methods at the cross roads. **Handbook of qualitative research**. In Denzin, N.K. & Lincoln Y.S. (Eds.). Thousand Oaks, Ca: Sage. 717- 732.



- Hashemnezhad, H.; Yazdanfar, A. & Heidari, A. (2013). Comparison the Concepts of Sense of Place and Attachment to Place in Architectural Studies. *Malaysian Journal of Society and Space*, 9 (1), 107- 117.
- Hernandez, B. (2001). Place attachment: Conceptual and empirical questions. *Journal of Environmental Psychology*, (18), 5- 29.
- Hernandez, B.S.; Martin, A.M.; Ruiz, C. & Hidalgo, M.C. (2010). The role of place identity and place attachment in breaking environmental protection laws. *Journal of environmental psychology*, 30 (3), 281- 288.
- Holton, M. (2015). Adapting Relationship with Place: Investigating the Evolving Place Attachment and 'Sense of Place' of UK Higher Education Students During a Period of Intense Transition. *Geoforum*, 59, 21- 29.
- Hummon, D.M. (1992). Community Attachment: Local Sentiment and Sense of Place. **Place Attachment**. In Altman, I. & Low, S.M. (Eds.). New York/ London: Plenum Press. 253- 278.
- Jorgensen, B.S. & Stedman, R.C. (2001). Sense of place as an attitude: Lakeshore owners attitudes toward their properties. *Journal of Environmental Psychology*, 21 (3), 233- 248.
- Kasarda, J.D. & Janowitz, M. (1974). Community attachment in mass society. *American Sociological Review*, 39 (3), 328-339.
- Kruger, L.E. & Shannon, M.A. (2000). Getting to know ourselves and our places through participation in civic social assessment. *Society & Natural Resources*, 13 (5), 461-478.
- Kudryavtsev, A.; Stedman, R.C. & Krasny, M.E. (2012). Sense of place in environmental education. *Environmental education research*, 18 (2), 229-250.
- Kyle, G.; Graefe, A.; Manning, R. & Bacon, J. (2004). Effects of place attachment on users perceptions of social and environmental conditions in a natural setting. *Journal of Environmental Psychology*, 24 (2), 213-225.
- Lewicka, M. (2008). Place attachment, place identity, and place memory: Restoring the forgotten city past. *Journal of environmental psychology*, 28 (3), 209-231.
- Lewicka, M. (2010). What makes neighborhood different from home and city? Effects of place scale on place attachment. *Journal of environmental psychology*, 30 (1), 35-51.
- Low S.M. & Altman I. (1992). **Place Attachment**. Boston, MA: Springer.
- Manzo, L.C. & Devine-Wright, P. (2013). **Place attachment: Advances in theory, methods and applications**. London: Routledge.
- Manzo, L.C. & Perkins, D.D. (2006). Finding common ground: the importance of place attachment to community participation and planning. *Journal of planning literature*, 20 (4), 335-350.
- Mihaylov, N. & Perkins, D.D. (2014). Community Place attachment and its role in social capital development. **Place Attachment: Advances in Theory, Methods & Applications**. In Manzo, L.C. & Devine-Wright, P. (Eds.). London & New York: Routledge Taylor & Francis Group. 11-22.
- Milligan, M. (1998). Interactional past and potential. *Symbolic Interaction*, 21 (1), 1-33.
- Milligan, M. (2003). Loss of site: organizational site moves as organizational deaths. *International Journal of Sociology and Social Policy*, 23 (6-7), 52-115.
- Moore, R.L. & Graefe, A.R. (1994). Attachments to recreation settings. *Leisure Sciences*, 2 (16), 17-31.

- Norris-Baker, C. & Scheidt, R.J. (1994). From 'Our Town' to 'Ghost Town'?: The changing context of home for rural elders. *The International Journal of Aging and Human Development*, 38 (3), 181-202.
- Perkins, D.D. & Long, D.A. (2002). Neighborhood sense of community & social capital: A multi-level analysis. **Psychological sense of community: Research, application & implications**. In Fisher, A.; Sonn, C. & Bishop, B.J. (Eds.). New York: Plenum. 291-318.
- Perkins, D.D. & Zimmerman, M.A. (1995). Empowerment theory, research & application. *American Journal of community Psychology*, 23 (5), 569-579.
- Perkins, D.D.; Brown, B.B. & Taylor, R.B. (1996). The ecology of empowerment: predicting participation in community organizations. *Journal of social issues*, 52 (1), 85-110.
- Ponzetti, J. (2003). Growing old in rural communities: A visual methodology for studying place attachment. *Journal of Rural Community Psychology*, 6 (1), 1-11.
- Prohansky, H.M. (1978). The City & Self Identity. *Environment & Behaviour*, 10 (2), 147- 169.
- Proshansky, H.M.; Fabian, A.K. & Kaminoff, R. (1983). Place-Identity: physical world socialization of the self. *Journal of Environment psychology*, 3, 299- 313.
- Raymond, C.M.; Brown, G. & Weber, D. (2010). The measurement of place attachment: Personal, community, & environmental connections. *Journal of Environmental Psychology*, 30 (4), 422- 434.
- Relph, E. (1976). **Place and Placelessness**. London: Pion.
- Rich, R.C.; Edelstein, M.; Hallman, W.K. & Wandersman, A.H. (1995). Citizen participation & empowerment: The case of local environmental hazards. *American Journal of community Psychology*, 23 (5), 657- 676.
- Riley, R. (1992). Attachment to the Ordinary Landscape. In **Place Attachment**. Altman, I. & Low, S.M. (Eds.). Boston: Springer. 13- 35.
- Rivlin, L.G. (1987). The neighborhood, personal identity, & group affiliation. **Neighborhood & community environments**. In Altman, I. & Wandersman, A. (Eds.). New York: Plenum. 1- 34.
- Rubinstein, R.L. & Parmelee, P.A. (1992). Attachment to place & representation of the life course by the elderly. In **Place Attachment**. Altman, I. & Low, S.M. (Eds.). Boston, MA: Springer. 139- 163.
- Scannell, L. & Gifford, R. (2010a). Defining Place Attachment: A Tripartite Organizing Framework. *Journal of Psychology*, 30 (1), 1- 10.
- Scannell, L. & Gifford, R. (2010b). The Relations between Natural and Civic Place Attachment & Pro- Environmental Behavior. *Journal of Environmental Psychology*, 30 (3), 289- 297.
- Schneider, G. (1986). Psychological identity of & identification with urban neighborhood. **The quality of urban life**. In Frick, D. (Ed.). Berlin: Walter de Gruyter. 203- 218.
- Spellers, G. (1996). "Community in transition". Unpublished PhD thesis, University of Surrey, Guildford.
- Stedman, R.C. (2002). Toward a social psychology of place: predicting behavior from place-based cognitions, attitude, & identity. *Environment and Behavior*, 34 (5), 405- 425.
- Stedman, R.C; Beckley, T.; Wallace, S. & Ambard, M. (2004). A picture and 1000 words: Using resident-employed photography to understand attachment to high amenity places. *Journal of Leisure Research*, 36 (4), 580- 606.





- Steele, F. (1981). **Sense of Place**. Boston: CBI Publishing.
- Stewart, W. (2008). Place meaning in stories of lived experience. **Understanding concepts of place in recreation research and management**. In Kruger, L.E.; Hall, T. & Stiefel, M.C. (Eds.). Portland, OR: U.S. Department of Agriculture, Forest service, Pacific Northwest Research Station. 83- 108.
- Stokolos, D. (1990). Instrumental and spiritual views of people-environment relations. *American Psychologist*, 45 (5), 641- 646.
- Tidball, K.G. (2012). Urgent biophilia: human-nature interactions and biological attractions in disaster resilience. *Ecology and Society*, 17 (2).
- Williams, R. (2014). Beyond the commodity metaphor, Revisited: some methodological reflections on place attachment research. **Place Attachment: Advances in Theory, Methods & Applications**. In Manzo, L.C. & Devine-Wright, P. (Eds.). London & New York: Routledge Taylor & Francis Group. 11- 22.
- Williams, D.R. & Patterson, M.E. (1996). Environmental meaning and ecosystem management: perspectives from environmental psychology and human geography. *Society & natural resource*, 9 (5), 507- 521.
- Williams, D.R. & Roggenbuck, J.W. (1989). Measuring place attachment: Some preliminary results. In **NRPA Symposium on Leisure Research**. San Antonio, Texas.



Received: 2020/05/24

Accepted: 2021/09/16



An Evaluation of Effective Factors that Increase Attachment to a Place in Open Spaces in Residential Complexes

Mustafa Arghyani* Seyyed Mehdi Mirhashmi**

Abstract:

Attachment to a place is a summary of human perception of physical, mental dimensions and events of place. With this feeling, the space becomes a place with specific sensory and behavioral characteristics for humans. Among different spaces, open space with its functions, meanings and physical characteristics can play an important role in improving the quality of living spaces in today's cities. As a result, designers' attention to factors influencing people's attachment to open spaces in residential complexes can play an effective role in the livability of these spaces. Considering the importance of the concept of attachment to a place in the quality of a part of the environment, this research first examines the concept of attachment and its dimensions, and then explains the indicators of attachment to a place, identifying the factors affecting the feeling of attachment and measuring them among experts in the field of architecture and urban planning. In fact, the purpose of this research is to provide a model of place attachment and measure and furthermore, analyze the factors affecting the degree of attachment to residential open spaces among experts. This article has a descriptive and analytical method, and library tools and questionnaires were used to collect information, and it is practical in terms of its purpose. Its statistical population consists of experts in the fields of architecture and urban planning, educational sciences and psychology. Random sampling was adopted for this study. Afterwards, by using the components affecting the sense of attachment, the indicators of the questionnaire were analyzed. The data collected from the questionnaires were analyzed using the SPSS software. In this regard, one-sample t-test and Friedman's statistical test were used. Finally, 34 indicators were measured in the form of 8 components. The results of the research show that the sense of belonging, social support and strong emotional connection with the place are respectively the most important physical components affecting the feeling of attachment in the open space of the residential complex, and unsafe and dark spaces are the most important factors for the lack of attachment to the place among the residents.

Keywords: Feeling of attachment, Residential complex, one-sample t-test, Friedman's statistical test, Residents

* Assistant Professor, Department of Architecture, Faculty of Arts, Bojnord University. M.Arghyani@ub.ac.ir

** Assistant Professor, Department of Architecture, Faculty of Arts, Bojnord University.